

سید محمد تنها (عضو فرقه که در سازمان‌دهی تشکیلات سری کارگری زبردست بود) هم از اصفهان به آبادان می‌آید. شکیبا در اعترافاتش می‌گوید: «... تا این‌که سید محمد نامی که هیچ او را نمی‌شناختم به آبادان آمده بود خود را به من معرفی نموده و اظهار داشت که من را از اصفهان، حسابی^{۲۹} برای تشکیل اتحادیه‌ی کارگری به این‌جا فرستاده و شما را هم به من معرفی نموده است. چنان‌چه بعد از چند روزی داخل شاگرد شوفری در کمپانی [نفت آبادان] شده و برای خود سجلی هم به اسم سید محمد تنها از اداره‌ی سجل احوال آبادان گرفته و گاه‌گاهی هم با من ملاقات می‌نمود. در ضمن حسین آقا سپه‌پور را بنده به ایشان معرفی نمودم.» افزودنی است که در ادامه همین اعترافات زمانی که بازجو از شکیبا نام فعالین فرقه پی از اعتصاب ۱۳۰۸ را سؤال می‌کند، او پاسخ می‌دهد: «حسین آقا سپه‌پور، سید محمد تنها که از اصفهان بنا به دستور حسابی برای تشکیل اتحادیه آمد، عبدالله نجار که با غلام‌رضا [شیرازی، کارگر نفت جنوب] به روسیه برای تحصیل [به] مدرسه شرق رفته و مراجعت کرد، دیگر کسی را نمی‌شناسم.» بنا به همین اعترافات تاج‌بخش رابط آبادان با تهران بوده است.^{۳۰}

علی‌رغم تلاش فرقه، از شواهد چنین بر می‌آید که فرقه نوفیقی در امر بازسازی تشکیلات سری به دست نیاورد. یوسف افتخاری می‌گوید که چند ماه پس از دستگیری‌اش، کارگران «... در آهن فیشی و جاهای دیگر اعتصاباتِ تشکیل دادند که از لحاظ تشکیلاتی اعتصابات مهم نبودند.»^{۳۱} اما صرف‌نظر از موردی که او ذکر می‌کند، پس از سرکوب‌های اردیبهشت ۱۳۰۸ دیگر ردپایی از این تشکیلات سری در مبارزات کارگران آبادان به چشم نمی‌خورد. واقعیت این است که تشکیلات فوق نتوانست از زیر ضربات وارده کمر راست کند و کارنامه‌اش با همان سرکوب گسترده بسته شد. یا این‌حال کار سازمان‌گری سال‌های ۱۳۰۸ - ۱۳۰۷ تجاربی برای

کارگران به جای گذاشت و طبعاً این تجارب ۱۲ سال بعد زمانی که علی امید پس از رهایی از زندان برای سازمان‌دهی کارگران به خوزستان بازگشت در مبارزات بعدی کارگران نفت بی تأثیر بوده است. شاید بی‌جا نباشد، همین‌جا نکته‌ای درباره علی امید ذکر شود. کارگران سال خورده‌ی نفت آبادان که علی امید را دیده و می‌شناختند، تعریف می‌کنند که او در مبارزه با کارفرمایان شرکت نفت و مأمورین دولت، و در دفاع قاطعانه از حقوق کارگران کوچک‌ترین تردید و خوفی به خود راه نمی‌داد. شجاع و بی‌باک بود و برای خدمت به کارگران، به قول معروف، «جانش همیشه کف دستش» بود.

«در آبادان اعتصاب نبود، شوروی بود!»

درباره‌ی جنبش کارگری و اتحادیه کارگری آبادان تحقیقات اندکی صورت گرفته است. نادر افرادی نیز که به این موضوع اشاره کرده‌اند، غالباً اعتصاب کارگران آبادان در سال ۱۳۰۸ را به تحریکات عمال شوروی نسبت داده‌اند. از این بابت اثر فلور (اتحادیه‌های کارگری و قانون کار در ایران ۱۹۴۱ - ۱۹۰۰) مبالغه‌آمیزتر است و به افراط گراییده. فلور با استفاده یک جانبه از گزارش‌های روزنامه‌های انگلستان در آن زمان و اسناد وزارت خارجه انگلیس واقعیات را تحریف می‌کند. حتی استناد وی به این منابع گمراه‌کننده نیز از دقت برخوردار نیست. او از همان آغاز بررسی اعتصاب ۱۳۰۸ کارگران آبادان، از «نگرانی شرکت نفت انگلیس و ایران» نسبت به «ارتباط چهار تبعه روس» با «رهبران شبکه» (ص ۶۵) سخن به میان آورده، مسأله ارسال اسلحه روسی از طریق کشتی به بندر ایران را مطرح می‌کند. سپس از زیان یکی از صاحب‌منصبان شرکت نفت می‌نویسد که «مکوا از طریق آن چهار روسی در پشت این کارها ایستاده» و پشتیبان اقداماتی است که «نه همین موجب اعتصاب‌ها و خراب‌کاری

در پالایشگاه است بلکه هم چنین مؤید ایجاد آشوب در ایالت است. (ص ۶۶) فلور سازمان‌دهندگان اعتصاب را «رهبران فتنه‌جویان» می‌خواند. (ص ۶۶) وی سپس درباره اعتراضات کارگران در شش ماهه یا شانزدهم اردیبهشت چنین قضاوت می‌کند: «تزدیک ساعت پنج و نیم بعد از ظهر نزدیک چهل مرد که بیش‌تر از کارکنان پیشین بودند در زیر نفوذ نشه عرق و تریاک و مسلح با چماق و چاقو کوشیدند تا از ورود کارگران به محوطه‌ی پالایشگاه جلوگیری کنند. گروهی از مردمان شهر که بسیاری شان زن بودند و پرچم‌ها و علامت‌های ماه محرم را با خود حمل می‌کردند اندکی بعد به آنجا رسیده به گروه کارگران پیوستند. بدین ترتیب از ورود مردان به محوطه‌ی پالایشگاه جلوگیری کردند و با تحریک هیجان عمومی مردم را به پیوستن به اعتراض خود تشویق می‌کردند.»^{۵۱}

در مورد صحت و دقت تاریخ‌نویسی و لیم فلور همین بس که بگویم: اولاً اساساً زمان اعتصاب کارگران مصادف با ماه محرم نبوده است که مردم شهر «پرچم‌ها و علامت‌های محرم را با خود حمل» کنند. همان‌گونه که ذکر شد، اعتصاب در شانزدهم اردیبهشت سال ۱۳۰۸ رخ داد که مصادف بود با ۲۶ ذی‌قعدة سال ۱۳۴۷ هجری قمری. ماه محرم ۱۳۴۸ تازه در نوزدهم خردادماه ۱۳۰۸ آغاز می‌شد. با این حساب اعتصاب سی و چهار روز روز قبل از شروع ماه محرم به وقوع پیوست و دلیلی برای حمل پرچم‌ها و علامت‌های ماه محرم در آن روز وجود نداشته است.

ثانیاً به احتمال زیاد یکی از منابع مورد رجوع آقای فلور برای نگارش سطور بالا، روزنامه تایمز (۸ مه ۱۹۲۹) است. ولی اگر برگردان فارسی گزارش روزنامه تایمز را در نظر بگیریم، حتی در این روزنامه نیز بدین صورت افراطی در مورد معترضین داوری نشده است که آن‌ها «زیر نفوذ نشه عرق و تریاک» مانع ورود کارگران به محوطه پالایشگاه گشته‌اند. در گزارش روزنامه تایمز ذکر شده بود: «... گروهی مرکب از حدود چهل نفر

تحریک‌گر که از حال طبیعی خارج و مسلح به چاقو و چماق بودند در واکنش به اقدامات سرکوب‌گرانه‌ی والی، بر آن شدند که مانع از حضور کارکنان در محل کارشان گردند. برای پراکنده ساختن اوپاش، تیروی از محرمه [خرم‌شهر] اعزام شد.^{۵۳}

به هر ترتیب به‌جز اسنادی که ری بدان‌ها توسط جسته و صحت آن‌ها جای بسی تردید دارد، اظهارات ایشان نیز از دقت برخوردار نمی‌باشد. به‌جز فلور، کسانی دیگری نیز مثل آقای لاجوردی سر نخ اعتصاب را در مسکو جست‌وجو کرده‌اند. لاجوردی با ذکر این جمله که «بعضی شایعات حاکی از این است که اعتصاب به تحریک اتحاد جماهیر شوروی صورت گرفته است.» و آوردن نقل قول‌هایی از گزارش‌های سفارت آمریکا در ایران، شرکت نفت انگلیس و ایران و تیز سخنانی از آقای کامبخش،^{۵۴} تلویحاً محرک حرکت کارگران آبادان را شوروی می‌خواند.

منکوب نمودن خواسته‌های استقلال‌طلبانه ایرانیان و دخالت کشورهای قدرتمند خارجی، روحیه و ذهنیت ایرانی را شدیداً تحت تأثیر قرار داده است. فکر توطئه در روان سرکوب شده ایرانی که سالیان متمادی در کشورش قدرت‌های بزرگ بر شاهان، امیران، صاحب‌منصبان و سیاست‌مداران نفوذ داشتند، سابقه‌ی دیرینه‌ای دارد. سلطه ذهنیت دایی جان ناپلئون^{۵۵} «توطئه انگلیسی‌ها» در برخی از ایرانیان ناشناخته نیست. این ذهنیت قدرت‌های خارجی را قادر مطلق در صحنه سیاسی ایران می‌داند و هر رویدادی را نتیجه مستقیم نقشه و برنامه خارجی‌ها تلقی می‌کند. براساس این ذهنیت اگر انگلیسی‌ها نمایش‌نامه‌نویس بازیگران قدرت‌های حاکم بر ایران بودند، لابد هر حرکتی در جنبش کارگری هم رخ داده، دست‌آموز و تحت فرمان شوروی‌ها بوده است و باید جای پای استالین را در آن جست‌وجو کرد. گاهی این برداشت شکل مسخره و مضحکی به خود می‌گیرد. مثلاً آقایان نجف‌قلی پسیان و خسرو

معتضد تا آن‌جا پیش می‌روند که اعتصاب کارگران آبادان در سال ۱۳۰۸ را به‌عنوان زبانی ارزبایی می‌کنند که از جانب مسکو بر ایران وارد آمد.^{۵۵}

تشکیلات مخفی کارگران در کارخانه وطن اصفهان

یکی دیگر از کارهای مهم فرقه، سازمان‌دهی یک تشکیلات سری در کارخانه وطن اصفهان بود. در آن سال‌ها کارخانه پارچه‌بافی وطن یکی از بزرگ‌ترین کارخانه‌های بخش خصوصی ایران محسوب می‌شد. صاحب آن کازرونی نام داشت و در کارخانه ۴۵۰ الی ۵۰۰ کارگر کار می‌کردند. از کامران (نصراالله اصلانی) و سیدمحمد تنها به‌عنوان کسانی که در ایجاد تشکیلات سری کارگری در کارخانه نقش اساسی داشتند، نام برده می‌شود. این دو نیز مانند یوسف افتخاری و رحیم‌همداد از دانشجویان دانشگاه کوتو (دانشگاه کمونیستی زحمت‌کشان شرق) بودند. این دانشگاه توسط دولت شوروی حدوداً در سال ۱۹۲۱ / ۱۳۰۰ دایر شده بود و در مسکو قرار داشت. هدف این دانشگاه تربیت کادر انقلابی برای احزاب کمونیست و آموزش تکنیک کار مخفی در شرایط اختناق بود.^{۵۶}

به نظر می‌رسد که فعالین فرقه در اصفهان نسبت به آبادان ارتباط بسیار نزدیکی با رهبری فرقه داشته‌اند. این حدس از آن‌جا تقویت می‌شود که جریان اعتصاب کارگران کارخانه وطن در اردیبهشت ماه ۱۳۱۰ با جزئیات کامل در ماهنامه‌ی «ستاره‌ی سرخ» ارگان مرکزی فرقه کمونیست ایران که در آلمان چاپ می‌شد، آمده است. شرح واقعه آن‌چنان دقیق است که احتمالاً کامران یا سیدمحمد تنها شخصاً گزارش اعتصاب را نوشته و به نحوی برای ستاره‌ی سرخ فرستاده‌اند.

کارخانه وطن برای ایجاد تشکیلات سری کارگری به‌درستی و با دقت انتخاب شده بود. جدا از این‌که کارخانه صدها شاغل داشت، بعضی از آن‌ها نیز سابقه‌ی کارگری شش تا هشت ساله داشتند؛ هم‌چنین کارگران

وطن سابقه مبارزه داشتند و قبلاً یک بار اعتصاب کرده بودند. شرایط کار در کارخانه طاقت فرسا بود. زمان کار روزانه دوازده ساعت و در دو شیفت صورت می گرفت. کارگران نوبت صبح کار فقط نیم ساعت برای صرف غذا استراحت داشتند، بدتر از آن، کارگران شب کار ناچار بودند بدون وقفه تا صبح کار کنند. دستمزد مردان از ۲۵ تا ۵۰ شاهی بود و زنان و کودکان ده شاهی تا یک قران می گرفتند. ناسزاگویی به کارگران و جریمه کردن آن‌ها معمول بود. صابون برای دست شویی و نظافت وجود نداشت. کارگران در هنگام خروج از محیط کار مورد بی حرمتی قرار گرفته، تفتیش بدنی می شدند. مهم تر از این‌ها کارگران شب کار برای رفع تشنگی در تنگنا بودند، زیرا شیر آب در شیفت شب مسدود می شد.

همه‌ی این ویژگی‌ها شرایط را برای اتحاد کارگران آماده کرده بود. فرقه کمونیست ایران یگانه نیرویی بود که در آن زمان از حقوق کارگران حمایت می کرد کوشید کارگران «وطن» را برای مبارزه علیه شرایط طاقت فرسای کار متحد کند و تلاش خود را برای ایجاد تشکیلات مخفی کارگری آغاز کرد. موضوعی که باعث گسترش این تشکیلات شد و اقبال آن در میان کارگران بالا گرفت، همانا قرارداد تحمیلی (کنتراک نامه) ای بود که از سوی صاحب کارخانه مطرح گشت. براساس این قرارداد کارگران ناچار می شدند یک ماه قبل از انصراف از کار در کارخانه، موضوع را به آگاهی مسئولین کارخانه برسانند. در غیر این صورت دستمزد یک ماه آن‌ها به نفع کارخانه ضبط می شد. ماده دیگری از این قرارداد نیز آن چنان تنظیم شده بود که برای یک روز غیبت کارگران معادل سه روز دستمزد آن‌ها را می توانستند کسر کنند. مطرح نمودن این قرارداد و فشار به کارگران برای امضای آن موجب نارضایتی آن‌ها شده بود و شرایط برای جلب کارگران و فعالیت تهییجی مهیا گشته بود. تشکیلات سری بیش از یک ماه به کار تبلیغی در میان کارگران پرداخت و آن‌ها را برای انجام یک

اعتصاب حساب شده آماده کرد. روز اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت ۱۳۱۰) به دعوت تشکیلات سری شصت تا هفتاد نفر هم آمدند. در مراسم فوق پارچه سرخی که روی آن عبارت «رتجبر روی زمین اتحاد» نوشته شده بود، بر دیوار نصب گشته بود. در جلسه زبان‌های «کنترانت‌نامه» بر شمرده شد و با ذکر توضیحاتی پیرامون فشارهایی که به کارگران وارد می‌شد، زمینه اعتصاب فراهم آمد. آنگاه مراسم با شعار «زنده باد اتحاد کارگران کارخانه وطن» و ... اتمام یافت.

روز پانزدهم اردیبهشت عملاً اعتصاب آغاز شد. زمانی که مأمورین، کارگران را برای امضای قرارداد تحت فشار قرار دادند، آن‌ها سر باز زده، تولید را متوقف کردند و یک کمیسیون اعتصاب تشکیل دادند. روز بعد در صفوف منظم چهار نفری از کارخانه خارج و به شهر وارد شدند و از مسیر خیابان چهار باغ وارد مدرسه چهار باغ گشتند. آژان‌ها تعدادی از کارگران را برای ذکر توضیحاتی جلب می‌کنند. روز سوم اعتصاب ۲۵۰ کارگر در جاده‌ای اجتماع کرده، از میان خود هشت نفر را به عنوان نماینده بر می‌گزینند. یک نفر از آن‌ها از اعضای فرقه، چهار نفر از اعضای تشکیلات سری و سه نفر بی طرف بودند. کازرونی رئیس کارخانه زمانی که با یک پارچگی کارگران روبرو می‌شود، نمایندگان را به حضور می‌طلبد و به آن‌ها قول می‌دهد که خواسته‌های‌شان را برآورده کند. نماینده‌ای که عضو فرقه بود، از کازرونی می‌خواهد که به جای قول شفاهی، کتباً با تقاضاهای کارگران موافقت کند. کازرونی در صدد بر می‌آید او را از جلسه بیرون کند، اما وقتی می‌بیند سایر نمایندگان نیز در حمایت از همکار خود آماده شدند از اتاق بیرون روند، عقب می‌نشیند. با وجود این، او سندی را امضا نمی‌کند.

روز هفدهم اردیبهشت پلیس مداخله می‌کند و می‌کوشد کارگران را به زور وارد کارخانه کند. کارگران پس از مشورت جمعی به اتفاق تصمیم

می‌گیرند که کار را آغاز کنند، ولی به‌جای دوازده ساعت، فقط هشت ساعت کار کرده، پس از آن به منازل خود بروند. روز بعد آژان‌ها ۲۵ الی ۳۰ تن از کارگران را برای تحقیقات به نظمیۀ می‌برند و شش نفر از نمایندگان را حبس می‌کنند. برائت فئادهای پلیس، عده‌ای از دستگیرشدگان به‌وجود تشکیلات سری کارگری اعتراف می‌کنند. از میان این شش نفر، پنج تن دو ماه در حبس بودند و کامران عضو فرقه، که جزو دستگیرشدگان بود، مورد شناسایی دستگاه اطلاعاتی رضاشاه قرار می‌گیرد. به همین دلیل از تهران دستور می‌رسد که کامران را به آنجا منتقل کنند. ولی او به‌علت همکاری (یا سهل‌انگاری) مأموری که قصد داشته او را به تهران ببرد، موفق به فرار می‌شود. در جایی پیرامون این واقعه می‌خوانیم که مأموری که همراه کامران بوده، ستوان سیامک (سرهنک سیامک معروف) بوده و آگاهانه امکان فرار او را فراهم آورده است.^{۵۷} کامران مدتی در تهران به صورت مخفی زندگی می‌کند و پس از آن به کشور شوروی می‌رود. سپس در هنگام تشکیل گروه ایرانی (۵۳ نفر) با دکتر تقی ایرانی تماس‌هایی می‌گیرد.^{۵۸}

اعتصاب کارگران «وطن» با موفقیت‌هایی همراه بود و دستاوردهای زیر حاصل شد:

۱. ساعت کار از دوازده ساعت به ۹ ساعت کاهش یافت.
۲. تفتیش بدنی کارگران لغو شد.
۳. کافه‌ای برای صرف غذا در کارخانه ایجاد گشت.
۴. ۲۰ درصد به دستمزد کارگران افزوده شد.
۵. تاسزاگویی و جریمه کاهش یافت.
۶. ظرف‌های آب یخ در تمام قسمت‌های کارخانه نصب شد.
۷. زمان استراحت جهت صرف غذا به یک ساعت افزایش یافت.
۸. کترات‌نامه پیش‌گفته لغو شد.^{۵۹}

پس از این اعتصاب، تشکیلات سری کارگران اصفهان منحل شد. در مورد نحوه فعالیت سیدمحمد تنها در این تشکیلات اطلاعی در دست ما نیست. همچنین معلوم نیست که دستگیری او در ارتباط با فعالیتش در اصفهان بوده یا از طریق دیگری شناسایی شده است. با همه این احوال مشخص است که محمدتھا در زندان قصر جان باخت. افتخاری می‌گوید که او در زندان بر اثر گرمسنگی و بی‌دوایی درگذشت.^{۶۰} در تاریخ ۲۲ خرداد ۱۳۱۰ یعنی حدود یک‌ماه پس از اعتصاب کارگران اصفهان، حکومت رضاشاه برای قانونی کردن سرکوب‌ها لایحه‌ای از تصویب مجلس گذراند. این لایحه‌ی هفت ماده‌ای از اول تیرماه ۱۳۱۰ به مورد اجرا گذارده شد. در لایحه ذکر شده بود که هرکس به هر اسم، جمعیتی تشکیل دهد که مرام یا رویه‌ی آن ضدیت با سلطنت مشروطه ایران و یا حمایت از مرام اشتراکی باشد یا به آن پیوندد، به سه تا ده سال زندان محکوم خواهد شد.

با استفاده از این لایحه، نیروهای امنیتی رضاشاه فعالین فرقه کمونیست را به صورت قانونی دستگیر و روانه زندان‌ها کردند. با این کار تشکیلات فرقه در ایران عملاً متلاشی شد.

ناگفته نماند که چندی بعد در خارج ایران نیز کادرهای فرقه کمونیست تحت فشار دستگاه استالینی قرار گرفتند و در جریان تصفیه‌های خونین دهه ۱۹۳۰ / دهه ۱۳۱۰ اکثریت کادرهای آن در اردوگاه‌های کار و زندان‌های شوروی کشته و یا سر به نیست شدند. از جمله این افراد می‌توان به نظریه‌پرداز برجسته - سلطان‌زاده - و کادرهای مجرب و کهنه‌کاری مانند کریم نیک‌بین، حسین شرقی و عبدالحسین حسینی که همگی از اعضای کمیته مرکزی فرقه بودند، اشاره کرد.^{۶۱}

پس از تصویب لایحه سال ۱۳۱۰ و دستگیری‌های متعاقب آن، برخی از نویسندگان اشارات کوتاه و زودگذری به تعداد معدودی اعتصاب

کارگری در دوران رضاشاه داشته، و حتی در یک مورد سخن از ایجاد تشکیلات سرب کارگری در راه آهن مازندران به میان آورده‌اند. پیرامون این موضوعات در جایی می‌خوانیم: «در سال ۱۹۳۲ / ۱۳۱۱ در مازندران کارگران راه آهن دست به اعتصاب زدند و موفق به افزایش دستمزد و دریافت حقوق دوران اعتصاب گردیدند.» همین نویسنده به دو رویداد دیگر هم بدین نحوه اشاره می‌کند که «در سال ۱۹۳۸ / ۱۳۱۷ کارگران راه آهن شمال ایران اتحادیه‌ی کارگری تشکیل دادند. در سال ۱۹۳۹ / ۱۳۱۸ کارگران کمیانی نفت جنوب خود را آماده‌ی اعتصاب کردند و زمینه اعتصاب را هم فراهم نمودند ولی با دستگیری رهبران آنها اعتصاب مزبور درهم شکسته شد.»^{۶۲}

نویسنده‌ی دیگری اظهار می‌دارد: «سرانجام در سال ۱۹۳۷ / ۱۳۱۶، یعنی فقط دو سال بعد از تکمیل شدن اولین خطوط راه آهن سراسری ایران، ۸۰۰ نفر از کارکنان راه آهن یک اعتصاب موفقیت آمیز را برای افزایش دستمزد و بهتر شدن شرایط کار در مازندران سازمان دادند.»^{۶۳}

لاجوردی نیز با استناد به آبراهامیان نقل می‌کند که در سال ۱۳۱۱ «... اعتصاب غیرمنتظره‌ی کارگران راه آهن مازندران رخ داد. بازداشت دسته‌جمعی کارگران به اعتصاب پایان داد و اتحادیه‌ی زیرزمینی را متلاشی کرد. با این همه آن سازمان بی‌سروصدا بازسازی شد و پنج سال بعد، در سال ۱۳۱۶، شهرستانی کشف کرد که اتحادیه‌ی مزبور نه تنها در راه آهن، بلکه در معادن و کارخانه‌های مازندران فعالیت دارد. هفده نفر از سازمان‌دهندگان آن اتحادیه زندانی شدند و تا سال ۱۳۲۰ در زندان ماندند.»^{۶۴} متأسفانه نویسنده هیچ‌ذکری از نام هفده نفری که ادعا شده در سازمان‌دهی «اتحادیه» دست داشتند و دستگیر شدند، به میان نمی‌آورد. عبارتی درباره حرکات کارگری طی سال‌های ۱۳۱۸ - ۱۳۱۱ در کتاب فلور نیز به چشم می‌خورد. وی با استناد به ایوانف و یشیراف و

آوانسیان به سه رویداد زیر اشاره می‌کند:

«گزارش شده است که کارگران بخش شمالی راه‌آهن در سال ۱۹۳۸ / ۱۳۱۷ در نهان اتحادیه‌ای تشکیل دادند.» و یا «اعتصاب کارگران راه‌آهن شمال در ۱۹۳۲ / ۱۳۱۱ برای افزایش دستمزد و دریافت مزد حین اعتصاب نیز موفقیت‌آمیز بود.» و هم‌چنین «در سال ۱۹۳۹ / ۱۳۱۸ برخی از کارگران مبارز اپک [شرکت نفت انگلیس و ایران] مقدمات اعتصابی را فراهم کردند، اما پیش از وقوع آن رهبران اعتصاب دستگیر شدند و خطر آن مرتفع گشت.» همین نویسنده از اسناد وزارت خارجه انگلیس نقل می‌کند که در سال ۱۹۳۶ / ۱۳۱۵ «اعتصابی در کارخانه برادران دهقان در شیراز رخ داده است که «کارگران خواستار رفتار بهتر بودند و کارفرمایان پذیرفتند.»^{۶۵}

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، بعضی از این اشارات هم در مورد زمان وقوع اعتصابات و هم درباره نتیجه آن‌ها با یک‌دیگر تناقض دارند. به نظر می‌رسد، منبع اکثر گزارشات فوق نوشته‌های ایوانف و بشیراف باشند که از سوی این یا آن نویسنده یا یا بدون ذکر مأخذ روایت شده‌اند. به جز این موارد، گزارش دیگری از حرکات کارگری بین سال‌های ۱۳۲۰ - ۱۳۱۰ در دسترس ما نیست. بدین ترتیب - صرف‌نظر از اشاره‌ی مبهم و ناروشنی که به سازمان‌دهی تشکیلات سری کارگری در راه‌آهن مازندران می‌شود - می‌توان گفت از سال ۱۳۱۰ استقووط‌شاه^{۱۵} هرضاشاه فعالیت اتحادیه‌ای مؤثر و چشم‌گیری در ایران صورت نگرفته است.

۱. فلور، اتحادهای کارگری...، ص ۳۵. ناگفته نماند که فلور در این باره اطلاعیه‌ی رسمی و یا اطلاعیه‌ای از حکومت به دست نمی‌دهد.
۲. مانی، همان‌جا، ص ۳۱.
۳. فلور، همان‌جا، ص ۳۶.
۴. رحیم‌نیا، همان‌جا، صص ۴۸۱ - ۴۷۳.
۵. در آبان ماه ۱۳۰۴ مجلس شورای ملی سلطنت قاجار را منغی کرد. در روز سه‌شنبه ۲۴ آذرماه ۱۳۰۴ رضاخان رسماً شاه شد و بدین ترتیب سلطنت ۵۳ ساله خاندان پهلوی آغاز گشت.
۶. مانی، همان‌جا، ص ۲۱.
۷. احتمالاً این مراسم در سال ۱۳۰۲ برگزار شده است. با توضیحاتی که مانی بعداً درباره ماجرای به قتل رسیدن سیدمرتضی حجازی - کارگر چاپ و عضو فرقه کمونیست ایران - می‌دهد، این حدس تقویت می‌شود. در این باره رجوع شود به صفحات ۲۶ - ۲۴ اثر مانی، و ستاره‌ی سرخ شماره‌ی نوروزین و اردیبهشت ۱۳۰۸، هم‌چنین درباره حجازی رجوع شود به اسناد...، جلد ۲، ص ۵۴.
۸. مانی، همان‌جا، صص ۲۴ - ۲۱.
۹. افنخازی، یوسف، همان‌جا، ص ۲۹: غیاء‌الدین الموتی می‌نویسد که افراد زیر در کنگره دوم حضور داشتند: سلطانزاده، بیکابین، آخوندزاده، رضائفی سیفی، مهدی کزویان، پاشازاده، حسابی، حسن توفیق، حسن حسینزاده فروداداش، علی‌یوسفزاده،

رستم کریم اف، جوادزاده (پیش‌واری)، ک.ک. مددزاده در این کنگره به اختلالات گذشته پایان دادند و قرار گذاشتند که تمام اعضای کمیته مرکزی فرقه به ایران بیایند. همان‌جا، ص ۲۶۲.

۱۰. پروگرام عملیات حزب کمونیست ایران» به نقل از اسناد... جلد ۱، صص ۱۰۸ - ۱۰۳.

۱۱. آوانسیان یکی از فعالین فرقه کمونیست ایران بود. در سال ۱۳۱۰ دستگیر شد. پس از رهایی در سال ۱۳۲۰ به حزب نوده ایران پیوست. در سال ۱۳۲۱ شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگران - که وابسته به حزب نوده بود - به ابتکار وی تشکیل شد. انور خامه‌ای که یکی از اعضای این شورا بود، در جلد دوم خاطرات خود تعریف می‌کند: «آردانوس چند تن از کارگران حزبی و مورد اطمینان را جمع کرد و شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگران را تشکیل داد. ضمناً از من نیز دعوت کرد که عضو این شورا باشم... اعضای این شورا [در آغاز] با آردانوس و من جمعاً نه یا ده نفر بودیم» (فرست بزرگوار دست رفته، اشارات نوید، ص ۷۸؛ آوانسیان در سال ۱۳۶۹ در شوروی درگذشت.

۱۲. به نقل از اسناد... جلد ۱، ص ۱۳۰.

۱۳. ضیاء المومنی جزو ۵۳ نفر بود و در سال ۱۳۱۶ دستگیر شد. در شهریور ۱۳۲۰ از زندان رهاگشت و فعالیت سیاسی خود را در حزب نوده ایران ادامه داد. بنا به اظهار ناشر کتاب وی، المومنی از سال ۱۳۵۷ از شرکت در صفوف احزاب دست کشید.

۱۴. المومنی، ضیاء‌الدین. فتوئی از تاریخ مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران، جیش‌های چپ، انتشارات چاپخش، تهران، ۱۳۷۰، ص ۲۶۳.

۱۵. «ارتباط با سندیکای جهانی از چند جهت برقرار بود. ما مکاتبات ما را به علی آوینی می‌دادیم. او هم در تهران تحویل سندیکا می‌داده آن‌ها هم رد می‌کردند. به این طریق ما ارتباط داشتیم. عده‌ای از رفقای ما مانند حسین ترقی و آرش و برادرش رضاقلی در تهران بودند. رضاقلی با آن‌که کمونیست و عضو کمیته مرکزی بود ولی سندیکانگست بود. کارش پیش‌تر امور کارگری بود یا اتحادیه‌ی کارگری سرکاز داشت. و اختاری، همان‌جا، ص ۳۵.

۱۶. رجوع شود به ستاره‌ی سرخ، شماره‌های ۲ - ۱، فروردین - اردیبهشت ۱۳۰۸، مکاتیب وارده از طهران، همان‌جا، صص ۸۸ - ۸۴.

۱۷. به نقل از دینا، شماره‌ی ۴، زمستان سال ۱۳۵۰.

۱۸. الموتی، همان‌جا، ص ۲۶۳.
۱۹. سازمان حزب کمونیست ایران در خراسان، خاطرات اردبیر آوانسیان، به نقل از استاد ... جلد ۱، صص ۱۱۴ - ۱۱۳.
۲۰. افتخاری، یوسف. همان‌جا، ص ۱۴۸.
۲۱. آوانسیان، اردشیر، خاطراتی درباره فعالیت سازمان حزب کمونیست ایران در تهران، به نقل از استاد ... جلد ۱، ص ۱۲۹.
۲۲. به نقل از پیشگفتار خاطرات دوران سپری شده، ص ۱۲. لازم به تذکر است که تعداد مجموع کارکنان در سال ۱۹۲۷ با حاصل جمع آن خوانایی ندارد.
۲۳. افتخاری، همان‌جا، ص ۱۱۵.
۲۴. روزنامه‌ی حقیقت، شماره‌ی ۶۱، ۲۷ فروردین ۱۳۰۱.
۲۵. فنور، اتحادیه‌های کارگری ...، ص ۲۸.
۲۶. «کارگران مستعد مبارزه با شرکت نفت و دیکتاتور وقت بودند، ولی راه مبارزه را نمی‌دانستند. کارگران می‌خواستند دستگاه شرکت سرنگون شود، لیکن راه آن را بلد نبودند. کارگران از شرکت نفت مستقر، ناسزا و یا نفرین ظاهر می‌کردند. افتخاری، همان‌جا، ص ۱۲۲.
۲۷. افتخاری، همان‌جا، صص ۳۰ - ۲۹.
۲۸. یوسف افتخاری تازه وقتی که به اهواز می‌رسد، توسط یکی از نمایان مطلع می‌شود که مرکز کارگری خوزستان آبادان است. ... گفتم یکی این است که شما به من اطلاع بدهید بیسم مرکز کارگری این جاکجاست؟ گفت آبادان» (افتخاری، همان‌جا، ص ۳۱)؛ در صفحه ۱۲۳ همین کتاب نیز نقل می‌کند: «کمپنه مرکزی سری کارگران، کاملاً از اوضاع خوزستان بی‌اطلاع بودند. حتی از تعداد و محل تمرکز کارگران و رفح زندگی آنان کوچک‌ترین اطلاعات و معلوماتی نداشتند».
۲۹. کامبخش، عبدالصمد، نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران، انتشارات حزب توده ایران، ۱۹۷۳، ص ۳۵. احتمالاً ایشان این موضوع را بدون ذکر مأخذ و با دست کاری در آن از ماهنامه «استوره‌ی سرخ»، شماره ۹ مورخ دی ماه ۱۳۰۹ گرفته است. در این شماره گزارشی چاپ شده با عنوان «وضعیت کارگران نفت جنوب در ایران» به امضای «و» از آبادان، در آن آمده است: «در سال ۱۹۲۵ / ۱۳۰۴ برای اولین مرتبه در تحت رهبری بعضی از رفقای کارگری که از طهران به جنوب آمده بودند فئده‌های جنوب تشکیل

اتحادیه دادند. در آن وقت خیلی از کارگران هنوز عضو و پیرو حزب سوسیالیست بوده و این حزب در حرف از حقوق آن‌ها دفاع می‌کرد... همان‌گونه که ملاحظه می‌شود در این‌جا ذکر شده «بعضی رفقای کارگر» و کامبخش با دست کاری آن‌را به «فعالین حزب» تغییر داده است. البته با توجه به توضیحی که پس از آن در نقل قول می‌آید، اگر چنین موضوعی اساساً صحیح داشته باشد، قاعدتاً آن «رفقای کارگر» می‌بایستی پیرو حزب سوسیالیست بوده باشند، نه حزب کمونیست.

۳۱. افتخاری، همان‌جا، ص ۱۲۶.

۳۱. الموشی، همان‌جا، ص ۲۶۳.

۳۲. افتخاری، همان‌جا، ص ۳۵.

۳۲. همان‌جا، ص ۳۱.

۳۴. همان‌جا، ص ۳۵.

۳۵. فعالیت‌های کمونیستی در دوره‌ی رضاشاه، به کوشش کاوه بیات، ص ۲۱۰. «به جز گروه اول سایر گروه‌ها در متن نیستند.» گفتنی است که میرایوب شکیبی، این اظهارات را در زمان اسارتش و تحت بازجویی اعتراف می‌کند. او بر خلاف پیشه‌وری - که ازهای حزبی را بر ملا نساخت - اطلاعات خویش را فاش ساخت. افزودنی است که شکیبی در سال ۱۳۰۹ دستگیر شد و اعترافات فوق را در تاریخ ۱۸ شهریور ۱۳۱۰ کرد.

۳۶. افتخاری، همان‌جا، ص ۱۸۰.

۳۷. همان‌جا، ص ۱۴۰.

۳۸. همان‌جا، ص ۱۳۰.

۳۹. همان‌جا، ص ۱۳۳.

۴۰. همان‌جا، صص ۱۳۳ - ۱۳۲.

۴۱. این مذاکرات تا سال ۱۳۱۰ بین کدمن و تیمورنانش که در آن زمان وزیر دربار رضاشاه بود در تهران و لندن ادامه داشت. دوئت انگلیس و شرکت نفت در نظر داشتند که پیمان جدید را حتی با شرایط بدتری - از نقطه نظر منافع ایران - تمدید کنند. سرانجام با یک سلسله ترفندها و تهدیدها قرارداد جدید با توافق رضاشاه در ۲۹ آوریل ۱۹۳۳ / ۹ اردیبهشت ۱۳۱۲ نوشته شد که سیدحسن تقی‌زاده (وزیر دارایی وقت) از سوی ایران و جان کدمن و معاونش وینام فریزر از سوی شرکت نفت انگلیس و ایران آن‌را امضاء کردند. گفته می‌شود شرایط قرارداد جدید حتی بیش‌تر از قرارداد داریبی به زیان ایران بود.

- برای کسب اطلاعات بیش‌تر رجوع شود به: جامی، گذشته چراغ راه آینده است، انتشارات فنوس، تهران ۱۳۶۲، صص ۴۴ - ۲۶.
۴۲. همان‌جا، ص ۱۴۱.
۴۳. ابوالفضل لسانی، مؤلف کتاب *هلای سیاه یا بلای ایران* (انتشارات امیرکبیر، تهران، ص ۳۵۵) ذکر می‌کند تعداد این افراد ۵ تن بودند.
۴۴. در مورد لیست افتخاری رجوع شود به صفحات ۱۳۸ - ۱۳۷ کتاب *خاطراتش*، درباره فهرست ذکر شده در «گزارش محرمانه» مراجعه شود به همان‌جا، صص ۱۸۲ - ۱۸۱.
۴۵. در ماعتامه‌ی ستاره‌ی سرخ به این موضوع اشاره شده است که در ساخنان به تبرباران کردن کارگران اقدام می‌کنند، کمپانی به اسم ورود مقدم «همایونی پهلوی» که به جنوب تشریف‌نرما می‌شوند یک قرآن به حقوق کارگران می‌افزاید، در صورتی که این اضافه کردن مربوط به تنزل فاحش قرآن و ثرفی لیره بوده است... به نقل از شماره ۸ - ۷.
۴۶. مقایسه شود با افتخاری، همان‌جا، صص ۱۴۴ - ۱۴۳.
۴۷. همان‌جا، ص ۱۴۲.
۴۸. نگاه کنید به گزارش روزنامه *تایمز*، همان‌جا، صص ۱۷۹ - ۱۷۸.
۴۹. عبدالعسین حسایی (دهزاد) عضو کمیته مرکزی فرقه بود. در سال ۱۲۷۸ در شهر تفرش متولد شد. از سال ۱۲۹۹ تا زمان شکست جنبش جنگل در گیلان فعال بود. جزو اولین دانشجویانی بود که در «دانشگاه کمونیستی زحمت‌کشان شرق» (کوتو) به تحصیل پرداخت و پس از پایان دوره‌ی تحصیل، برای ادامه مبارزه به ایران بازگشت. حسایی در تمام مدت فعالیت مخفی در ایران تا سال ۱۳۱۰ در ترکیب رهبری فرقه شرکت داشت. در جریان یورش گسترده به فرقه‌ی کمونیست ایران، ناچار شد به شوروی پناهنده گردد. در جریان تصفیه‌های خونین دوره استالین، حسایی در شوروی سر به نیست شد و تا امروز هیچ‌گونه سندی درباره سرنوشت وی در دست نیست. به نقل از زندگی‌نامه دهزاد، به کوشش حمید احمدی (ناخدا)، همان‌جا، صص ۱۳ - ۱۲.
۵۰. به نقل از فعالیت‌های کمونیستی در دوره‌ی رضاشاه، صص ۲۱۳ - ۲۱۲.
۵۱. افتخاری، همان‌جا، ص ۱۴۴.
۵۲. فلور، اتحادیه‌های کارگری...، ص ۶۸.
۵۳. رجوع کنید به منبع شماره ۴۸.

۵۴. رجوع کنید به لاجوردی، همان‌جا، صص ۳۵ - ۳۴.
۵۵. البته از جانب مسکو زبان‌های بیشتری وارد شد چنان‌که ترتیب اعصابانی در پالایشگاه آبادان داده شد و در بلوچستان و کردستان نیز تحریکاتی بین عشایر صورت گرفت. نجف‌قلی پسیان و خسرو معتضد، از سواد کوه نازوهانسبورگ (رضاشاه)، نشر ثالث، ۱۳۷۷، ص ۳۶۸.
۵۶. درباره دانشگاه کتوت، افتخاری در خاطرات خود و آوانسیان دو دنیا، شماره‌ی چهارم، زمستان ۱۳۶۷، توضیحاتی داده‌اند.
۵۷. خامه‌ای، انور، پنجاه نفر... و سه نفر، جلد اول خاطرات، انتشارات نوید، ص ۸۶.
۵۸. مراجعه شود به الموتی، همان‌جا، ص ۲۷۳؛ گفتنی است که خامه‌ای مدعی است که در این تماس‌ها... پس از بررسی تصمیم می‌گیرند حزب کمونیست ایران از نو تشکیل شود. منبع پیشین، همان صفحه.
۵۹. شرح ماجرای اساس گزارشی که در ماهنامه‌ی ستاره‌ی سرخ شماره ۱۲، دیماه ۱۳۱۰ درج گشته تنظیم و با اطلاعات دیگری تکمیل شده است.
۶۰. افتخاری، همان‌جا، ص ۱۴۸.
۶۱. در مورد زندگی سلطان‌زاده رجوع شود به اسناد... جلد ۴ صص ۳۹ - ۱ و نیز احمدی (ناخدا)، گفتاری درباره مجله‌ی ستاره‌ی سرخ... صص ۱۱ - ۱؛ درباره شرفی ابضاً به متبع اخیر، صص ۱۵ - ۱۴؛ پیرامون زندگی نیک‌نژاد مراجعه شود به فصل‌نامه‌ی دنیا، شماره‌ی ۳، سال ۱۳۴۹.
۶۲. الموتی، همان‌جا، صص ۲۴۶ - ۲۴۵.
۶۳. آبراهامیان، مقالاتی دو جامعه‌شناسی سیاسی ایران، همان‌جا، ص ۲۲۲.
۶۴. لاجوردی، همان‌جا، صص ۳۹ - ۳۸.
۶۵. انور، اتحادیه‌های کارگری...، صص ۸۱ - ۸۰.

پس گفتار

اکنون برای خواننده علاقه‌مند مشخص شده است که کارگران ایران طی دوره مورد بررسی ما به سازمان‌دهی خود بی‌علاقه نبودند. آن‌ها علی‌رغم ساختار عقب‌مانده اقتصاد ایران، فقدان سنت سازمان‌دهی و نداشتن تجارب مبارزه‌جویی کافی در محیط کار، هر زمان که فرصتی به دست آوردند، برای سازمان‌یابی خویش ابتکارات جالب توجه و قابل‌تحسینی از خود نشان دادند.

فعالیت‌تهیجی کارگرانی که به منافع طبقاتی خود آگاه‌ترند، زمانی مؤثر می‌افتد که توسط توده کارگران مورد قبول و حمایت قرار گیرد. شرایط انقلابی و یا عدم ثبات سیاسی چنین فرصتی را ایجاد کرد و میدان عمل واقعی و عینی در اختیار این قشر از کارگران قرار داد. زیرا در این دوران یا حرکت مبارزاتی در سطح جامعه و افکار عمومی مشروعیت داشت و یا توازن قوا به ترتیبی نبود که طبقات بالا قادر شوند در مقابل وحدت کارگران به سرعت واکنش نشان دهند. به همین دلیل دیدیم که نخستین اعتراضات کارگری از سال ۱۲۸۵ تحت تأثیر عوامل سیاسی (انقلاب مشروطیت) شکل گرفتند. کمی بیش از یک دهه بعد در شرایط بی‌ثباتی و آشفتگی سیاسی - اجتماعی پس از پایان جنگ جهانی اول، تعداد روزافزونی از کارگران با ایده سازمان اتحادیه‌ای آشنا شدند و ضرورت متحد شدن را دریافتند.

کشش کارگران به ایجاد اتحادیه‌های مختلف، ضرورت وحدت میان این اتحادیه‌ها را مطرح و «شوق یک خیز بلند» را بیدار کرد. این‌جا بود که به ابتکار گروهی از کارگران مجرب به ویژه در صنعت چاپ، شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگران بنیاد گرفت. حکومت‌های آن زمان گرچه ثباتی نداشتند، ولی هرگاه فرصتی پیدا کردند، در سرکوب کردن اتحادیه‌ها و غیرقانونی کردن آن‌ها درنگ نمودند. به جز حکومت‌ها در مقابل اتحادیه‌ها نهادهای قدرت‌مند دیگری مثل سردسته‌های بازار، کارفرمایان، جمعیت‌ها و پاره‌ای از روزنامه‌نگاران قرار داشتند. نمایندگان مجلس هم نه تنها در مقابل سرکوب اتحادیه‌ها خاموش بودند، بلکه حتی زمانی که سلیمان میرزا اسکندری با احتیاط در صحن مجلس از حقوق کارگر سخن گفت، با مخالفت روبه‌رو شد و هیچ حامی‌ای نیافت.^۱

به‌طور کلی فقط کمونیست‌ها و تا حدودی هم برخی از عناصر سوسیالیست از اتحادیه‌ها پشتیبانی می‌کردند و کارگران متحد دیگری نداشتند. بر عکس طیف‌های گوناگونی در صف مخالفین تشکلات کارگری قرار داشتند. کوشش‌های بسیاری برای منزوی کردن و از پای درآوردن آن‌ها در جریان بود. چوب تکفیر هم بر سرشان بلند شده بود.

علی‌رغم همه این‌ها، شورای مرکزی حدود ۲ سال به فعالیت منسجم خود ادامه داد. وحدت میان اجزای خود را حفظ کرد و کارگران رشته‌های مختلف را به ایجاد اتحادیه‌های جدید تشویق نمود. با امکانات فوق‌العاده محدودش در مقابل موانع گوناگون از موجودیت اتحادیه‌ها دفاع کرد. به کار روشنگرانه پرداخت و کوشید آگاهی جدید کارگری بر مبنای یک تشکلی گسترده را نمایندگی کند.

وقتی قدرت حکومت مرکزی روبه ثبات گذاشت، مخالفین اتحادیه‌ها متمرکز شدند و عقب راندن اتحادیه‌ها ابعاد گسترده‌تری به خود گرفت. اندک‌اندک ارتباطات شورای مرکزی روبه سستی گذاشت و اتحادیه‌های

مختلف انسجام سابق را از دست دادند. با این حال مجرب‌ترین و پیگیرترین کارگران تابع امواج نشدند؛ مقاومت کردند و کوشیدند تا آنجا که می‌شود؛ پیوندهایی را میان خود حفظ کنند. آخرین سنگر آنها، گرمی داشت روز کارگر بود. کارگران تا سال‌های پس از استقرار اختناق نیز مراسمی در این باره برگزار نمودند.

حکومت رضابهلوی تعدادی از چهره‌های برجسته‌ای که از میان کارگران ایران طی سال‌های ۱۳۰۲ - ۱۲۸۵ برخاستند را به قتل رساند و پاره‌ای از آنها را به زندان انداخت یا شدیداً زیر نظر گرفت و منزوی ساخت. به علاوه کارفرمایان نیز از استخدام کارگران مبارز و پیشرو سر باز زدند.^۱ بدین ترتیب، کارگران مبارز را از پایه اجتماعی خود جدا ساخته به صورت سیستماتیک (حساب شده) کارگران را از سازمان‌دهندگان برجسته خود محروم ساختند.

از سال ۱۳۰۶ فرقه کمونیست ایران کوشید تا تشکل‌هایی را در میان کارگران به صورت مخفی سازمان دهد و در این راه فعالیت‌های چشم‌گیری انجام داد. در آبادان اقدامات سازماندهی کمونیست‌ها با حمایت گسترده کارگران روبه‌رو شد. کارگران آبادان در مدت کوتاهی یک تشکیلات سری وسیع برپا کردند. اما این تشکیلات نتوانست در مقابل سرکوب ایستادگی کند و دوام چندانی نداشت. به جز این در سایر موارد نیز تشکل‌های سری پس از مدت کوتاهی شتاسایی و از هم پاشیده شدند.

چه عواملی باعث خاموش شدن شعله فعالیت اتحادیه‌ای شد؟

بدون تردید سیاست‌های سرکوب‌گرانه و اختناق رضاشاه را می‌توان به عنوان یکی از عوامل مهم در این راستا به حساب آورد، اما نمی‌توان آن را تنها عامل دانست. زیرا در کشورهای دیگر نیز اتحادیه‌ها غالباً توسط

حملات وحشیانه پلیس متلاشی می‌شدند، با وجود این فعالین اتحادیه‌ای راه‌هایی را برای همبسته نمودن کارگران جست‌وجو کرده و تشکل‌هایی را که در شرایط خفقان نیز بتوانند تا حدودی از حقوق کارگری دفاع کنند، به‌وجود می‌آوردند.

برای مثال در سال ۱۸۵۰ / ۱۲۲۹ دولت آلمان (در آن زمان پروس) وقتی اتحادیه‌های کارگری‌ای را که در گرماگرم انقلاب ۱۸۴۸ / ۱۲۲۷ به‌وجود آمده بودند، سرکوب و ممنوع ساخت، کارگران دوباره به شکل دیگری اجتماع کرده و متحد شدند. آن‌ها این‌بار به جای «اتحادیه»، «صندوق‌های پشتیبانی و مؤسسات حمایتی» برای خود تأسیس نمودند. دولت این‌ها را نیز طی سال‌های ۵۴ - ۱۸۵۳ / ۱۲۳۳ - ۱۲۳۲ منحل کرد یا تحت کنترل و نفوذ خود درآورد. با این حال اندیشه تشکل‌یابی در میان جامعه از حمایت برخوردار بود و کارگران مجدداً کوشیدند به ابتکار و تحت نظارت خویش، در هر محیط تولیدی صندوق‌های کمک متقابل به‌وجود آورند و منتظر فرصت مساعدی گشتند تا این هسته‌های کارگاهی را به اتحادیه‌های شغلی خود تبدیل کنند. همین صندوق‌ها پابرجا ماندند و در سال‌های دهه ۱۸۶۰ / دهه ۱۲۴۰ به تشکل‌های کارگری ارتقاء یافتند.^۲

در تاریخ آلمان می‌توان نمونه دیگری نیز برای ممنوعیت اتحادیه‌ها سراغ گرفت. این نمونه به لایحه‌ی ضد کمونیستی سال ۱۳۱۰ رضاشاه هم تا حدودی شباهت دارد. در ۱۹ اکتبر ۱۸۷۸ / ۲۷ مهر ۱۲۵۷ مصادف با صدارت بیسمارک، قانون ضد سوسیالیستی با ۲۲۱ رأی موافق در مقابل ۱۴۹ رأی مخالف تصویب شد. طبق ماده‌ی اول این قانون «تشکل‌هایی که با گرایشات سوسیال دموکراتیک، سوسیالیستی یا کمونیستی هدف‌شان سرنگونی دولت بوده، مخفی نظم اجتماعی موجودند» ممنوع می‌شدند. حداکثر مجازات عضویت افراد در

تشکل‌های ممنوعه یا شرکت در اجتماعات آن‌ها سه ماه زندان یا پرداخت پانصد مارک جریمه مقرر شده بود. برای سازمان‌دهندگان، جرایم سنگین‌تری در نظر گرفته شده بود و احتمال تبعید شدن آن‌ها نیز وجود داشت. این ممنوعیت‌ها شامل اتحادیه‌ها نیز می‌شد. فقط در اولین هفته‌های به اجرا درآمدن قانون ضد سوسیالیستی، ۱۷ تشکل مرکزی اتحادیه‌ای، ۱۶۳ اتحادیه منطقه‌ای و ۱۱۶ انجمن پشتیبانی کارگری ممنوع شدند. بدین ترتیب حدود ۵۵ هزار کارگر تشکل‌هایشان را از دست دادند. در در سال اول اجرای قانون ضد سوسیالیستی، جنبش اتحادیه‌های کارگری با گرایش سوسیال دموکراتیک تقریباً در هم شکسته شد. اما از سال ۱۸۸۰ / ۱۲۵۹ دوباره اولین نشانه‌های بازسازی اتحادیه‌ها نمودار شد؛ اتحادیه‌های محلی، صندوق‌های کمک برای زمان بیماری و مرگ، و مؤسساتی که از کارگران در مقابل عواقب و عوارض بیکاری و اعتصاب حمایت می‌کرد تأسیس شدند. به زودی تعداد زیادی از اتحادیه‌ها بازسازی شدند. در سال ۱۸۸۴ / ۱۲۶۳ سیزده اتحادیه مرکزی، در ۱۸۸۶ / ۱۲۶۵ سی‌وینج و در ۱۸۸۸ / ۱۲۶۷ چهل اتحادیه مرکزی به وجود آمدند. از جمله این اتحادیه‌های مرکزی می‌توان از اتحادیه‌های چاپ‌گران کتاب، کلاه‌دوزان، کارگران ماتوفاکتورها، خیاطان، سنگ‌کاران و نجاران نام برد.^۱ با این توضیحات روشن می‌شود که خفقان را نمی‌توان به‌هتوان یگانه عامل متفرق ساختن کارگران به حساب آورد. سؤال اساسی این‌جاست که چه عوامل دیگری باعث شدند که کارگران نتوانند در شرایط اختناق به اشکال دیگری خود را سازمان دهند؟

شاید گفته شود که صنایع ایران در آن زمان بسیار عقب مانده بودند و موانع ساختاری، کارگران مبارز را از کاربازسازی اتحادیه‌ها باز می‌داشت. این گفته نیز بخشی از واقعیت را بازتاب می‌دهد. همان‌گونه که در فصول دوم، سوم و ششم شرح داده شد، درصد بزرگی از نیروی کار صنعتی

ایران از پیشه‌های سنتی کشاورزی و روستایی خود نگهسته بودند و تعداد زیادی از نیروی کار را کارگران فصلی تشکیل می‌دادند. علاوه بر این کارگاه‌های ایران کوچک و بسیار پراکنده بودند و کم‌تر کارگری می‌توانست در یک کارگاه واحد مدت زمان طولانی کار کند. و این موافق، اتحادیه‌ها را با مشکلات فراوانی روبه‌رو ساخته بود. اما آلمان (پروس) در سال ۱۸۵۰ / ۱۲۲۹ نیز هنوز کشوری صنعتی نبود و صنایع آن نسبت به صنایع ایران - به‌ویژه از سال‌های ۱۳۰۸ به بعد - به هیچ‌وجه پیشرفته نبودند. در آن‌جا نیز اصناف و کارگاه‌های پراکنده اساس صنعت را تشکیل می‌دادند، و اصناف پیشه‌وری در آن تفوقی کامل داشتند. با این توضیح می‌توان گفت که عقب‌ماندگی صنایع نیز اگر چه به عنوان عاملی محسوب می‌شود، ولی نمی‌تواند به‌طور کامل به سؤال ما پاسخ دهد.

موضوع را از درجه دیگری مورد ملاحظه قرار دهیم. فلور می‌نویسد: «آخرین علت فقدان صلاحه نسبت به اتحادیه‌های کارگری شاید به امکان‌های بیش‌تر استخدام مربوط شود که پس از سال ۱۹۳۱ / ۱۳۱۰ در اثر موج صنعتی شدن در ایران پدید آمد. گروه کوچکی کارگران ماهر که مطلوب اصلی اتحادیه‌های کارگری و مورد حمایت آن‌ها بودند خواستاران بسیار یافتند.»^۵

صنعتی شدن ایران در سال‌های ۱۳۲۰ - ۱۳۱۰ را نمی‌توان به خودی خود علت فقدان صلاحه کارگران نسبت به اتحادیه‌ها به حساب آورد. در صورتی این امر می‌تواند به عنوان عاملی در جهت گرایش کم‌تر کارگران ماهر به سوی اتحادیه‌ها در نظر گرفته شود که وضع آن‌ها در پرتوی آن بهبود یابد. اما آیا با صنعتی شدن کشور شرایط کارگران تغییر محسوسی کرد؟ نویسنده‌ی مطور بالا تا حدودی پاسخ این سؤال را می‌دهد:

«مدیران جدید، با استثناء‌های انگشت‌شمار نسبت به ایمنی و سلامت کارگران خود سخت بی‌تفاوت بودند. کارفرمایان که خود را اشخاصی

مهم می‌پندارند، از این‌که کارگران حرف، با آن‌ها بدین شیوه نامحترمانه رفتار کنند نوعی هتک حرمت احساس می‌کنند. تنها فکر آن‌ها پول و پول بیشتر است ... و از گوش دادن معقولانه به شکایت‌های کارگران‌شان خودداری کرده هنگامی‌که کارگران بخواهند شکایت‌های‌شان را که در بسیاری موارد به‌جاست به آن‌ها بدهند، دشمنانه رفتار می‌کنند. مالکان کارخانه به هیچ روی نمی‌دانند چگونه یا کارگران‌شان رفتار کنند و در اندیشه‌ی آن نیستند که رابطه‌های خوب با آن‌ها برقرار کنند این گرایش به بی‌تفاوتی کامل و دوری جستن از کارگران، بیش از هر چیز انگیزه خشم و آزرده‌گی کارگران ایرانی را فراهم ساخت.^۶

کارگران در دوره صنعتی شدن ایران در زمان رضاشاه به حدی بی‌حقوق بودند که بعضاً مانند برده و سرواژ با آن‌ها رفتار می‌شد. چنان‌که رضاشاه برای تأمین نیروی کار ماهر برای کارخانه‌های ابریشم‌بافی خود کار را به آن‌جا رساند که به زور و با شلاق کارگران ماهر یزدی را وادار ساخت که از این شهر مهاجرت کرده، در کارخانه‌های وی در چالوس کار کنند. در این باره می‌خوانیم: «همه‌ی کارگرانی که به ابریشم‌بافی شناخته شده بودند دستگیر شدند و تا کامیونی پر از ایشان به پاسگاه پلیس می‌رسید آن‌ها را به مازندران در کارگاه‌های ابریشم‌بافی شاه می‌فرستادند ... ابریشم‌بافی صنعت بسومی یزد است و پلیس خانه به خانه در جست‌وجوی کارگاه‌های ابریشم‌بافی و یافتن بافندگان بود. اگر کسانی که به بازداشت‌گاه پلیس آورده می‌شدند متکر بافنده بودن می‌شدند پلیس بی‌رحمانه چندان کک‌شان می‌زد تا اعتراف کنند که کارگر بافنده‌ی ابریشم‌اند یا این‌که پلیس به‌رامستی در یابد که بافنده نیستند. در حدود ۳۵۰ مرد یزدی به مازندران گسیل شده‌اند، جست‌وجو سخت ادامه دارد.»^۷

لاجوردی نیز با استناد به گزارش سفرات ایالات متحده در ایران، اطلاعات جالب توجهی درباره‌ی وضع زندگی کارگران ایران در اواخر

حکومت رضاشاه به دست می‌دهد: «دستمزدها مسلماً برای حداقل گذران زندگی کفایت نمی‌کند. دستمزد کارگر عادی روزی چهار تاده ریال و شاید میانگین آن هشت ریال است. بدون توجه به ارزش مبادله‌ی ارزی ریال، شاید بتوان گفت که با مزد کارگر عادی می‌توان قرص نان سفیدی خرید یا این که می‌توان گفت کارگر باید روزی سه تا هشت ریال برای غذای خود بپردازد. بنابراین، می‌بینیم که این دستمزد حتی برای غذای یک خانوار کفایت نمی‌کند، و قوت لایموت بیش‌تر کارگران عبارت است از چای، نان محلی (نه نان سفید)، پنیر و پیاز، گه گاه سبزی و انگور، و به ندرت برنج و گوشت نامرغوب. با چنین درآمدی نمی‌توان پوشاک کافی خرید یا تجمعاتی مانند آموزش و پرورش کودکان را حتی در خواب دید. گاهی در خانواده‌ی کارگر یک یا چند همسر و کودکان او کار می‌کنند تا درآمد خانواده بیش‌تر شود و سطح زندگی‌شان اندکی بالا رود.»^۱

بر این اساس وضع کارگران در دوره‌ی رضاشاه، هم از زاویه قدرت خرید دستمزدها، هم بهبود شرایط کار و هم رعایت حرمت انسانی آنان، تغییر محسوسی نکرد. البته «امکان استخدام بیش‌تر» می‌تواند در صورت افزایش امکانات رفاهی کارگران به‌عنوان یکی از عواملی عدم گرایش کارگران به سازمان‌یابی خود محسوب شود، ولی در دوره مورد نظر ما چنین نبود. بنابراین نمی‌توان آن‌را به مثابه دلیل قانع‌کننده‌ای برای «فقدان هلاقه» کارگران نسبت به اتحادیه‌های کارگری پذیرفت.

عوامل مهمی در این راستا که اساساً از آن در تحلیل‌ها ذکری به میان نمی‌آید، این حقیقت است که در ایران اتحادیه‌گرایی نه تنها مورد تهاجم حکومت‌ها بود، بلکه با مخالفت بسیاری از نهادهای قدرت‌مند اجتماعی هم روبه‌رو بود. در ایران تشکیلات اتحادیه‌ای مدافعی نداشت و از جوانب مختلف تحت فشار بود. کمونیست‌ها و معرود اشخاصی هم که از آن دفاع می‌کردند، خود از هر طرف مورد هجوم و سرکوب بودند. در

حالی که مثلاً در آلمان اواسط سده‌ی نوزدهم، نه تنها ضدیت با اتحادیه‌گرایی همه‌جانبه نبود، بلکه مطالبات اتحادیه‌ای کارگران مدافعین قدرت‌مندی هم داشت. هر دو شاخه‌ی مسیحیت (کاتولیک و پروتستان) خواسته‌های اتحادیه‌ای را موجه دانسته، از آن دفاع می‌کردند. آن‌ها مخالف‌گرایی کارگران به سوسیالیست‌ها بودند، ولی نفس تشکیل اتحادیه و ضرورت آن را زیر سؤال نمی‌بردند. بر عکس بعضاً خود مشوق کارگران برای تشکیل اتحادیه بودند. در میان کاتولیک‌ها شخصیتی که به حمایت از خودیاری متشکل شاغلین برخاست، بی‌شک کیتلر / Ketteler بود. وی نه تنها از اتحادیه‌های کارگری کاتولیک بلکه از تشکلی‌های مختلط مسیحی - اجتماعی هم حمایت می‌کرد. در سال ۱۸۷۰ / ۱۲۴۹ نمونه‌ای از این تشکل در یکی از شهرهای آلمان به نام ایلر فلد / Elberfeld تأسیس شد و حدود دویست هزار عضو داشت.^۱ علاوه بر دستگاه کلیسا، احزاب معتدل بورژوایی نیز از‌گرایی کارگران به ساختن اتحادیه‌ها حمایت عملی می‌کردند. فراتر از این، بعضاً خود در تأسیس اتحادیه‌ها کوشا بودند. مثال جالبی در این باره اتحادیه «هیرش - دونکر» در آلمان است. این اتحادیه که یکی از قدرتمندترین اتحادیه‌های آلمان در نیمه دوم سده‌ی نوزدهم و اوایل سده‌ی بیستم میلادی بود، توسط «حزب پیشرفت» / FortSchriftspartei که حزبی بورژوایی بود، تأسیس شد. این حزب به یک ناشر به نام «فرانس دونکر» و یک اقتصاددان به اسم «ماکس هیرش» مأموریت داد تا فعالیت‌های عملی و نظری جهت تأسیس اتحادیه را سامان دهند. اتحادیه هیرش - دونکر، برای اولین بار در سال ۱۸۶۸ / ۱۲۴۷ در مجمع مکانیک‌های برلین تأسیس شد. یک سال بعد این اتحادیه کارکنان شش رشته تولیدی را با یک‌دیگر متحد کرد. تا سال ۱۹۱۳ اتحادیه هیرش - دونکر ۱۰۷ هزار عضو داشت و توانست تعداد اعضای خود را در سال ۱۹۳۰ به ۵۹۴ هزار تن افزایش دهد.^۲

حمایت نهادهای قدرتمندی مثل دستگاه روحانیت مسیحی و احزاب معتدل از خواسته‌های اتحادیه‌ای، به دولت‌ها اجازه نمی‌داد، در معرض به اتحادیه‌ها با فراغ بال راه افراط بپیمایند و به سادگی خواسته‌های اتحادیه‌ای را پایمال کنند. به علاوه چنین حمایتی تا حدود زیادی فضای جامعه را به نفع کارگران مجرب و مبارز مساعد می‌کرد و به حرکت مبارزه‌جویانه کارگران مشروعیت می‌بخشید. اگر کارگر آلمانی توانست در هنگام ممنوعیت سازمان‌های اتحادیه‌ای اش، زیر سلطه حکومت خودکامه، فعالیت‌های خود را تحت پوشش‌های دیگری دنبال کند، بدین سبب بود که در سطح جامعه اقدام او از حمایت برخوردار بود و مدافعین قدرت‌مندی داشت. برعکس در ایران، همین که کارگران اتحادیه‌های خود را برپا کردند، از چند جانب مورد تهاجم قرار گرفتند و تشکل نوپای آنها را متلاشی کردند. در ایران کارگران نه تنها مدافعینی نداشتند، بلکه تحت فشارهای مضاعف تیز بودند.

البته باید دانست که اتحادیه‌های مسیحی و هیرش - دونکر تلقی و ادراک خاص خود را از مبارزه‌ی اتحادیه‌ای داشتند. آنها می‌کوشیدند این برداشت را تقویت کنند که همکاری و توافق بین کارگران و کارفرمایان بیش از تعارض و اختلاف برای هر دو طرف نتیجه‌بخش و سودمند است. با این حال اتحادیه هیرش - دونکر حق اعتصاب را برای کارگران به رسمیت می‌شناخت و برای پیشبرد مطالبات کارگران از آن صرف‌نظر نمی‌کرد.

از آن‌جا که مبارزه طبقاتی - و در این راستا مبارزه‌ی اتحادیه‌ای - در حلقه صورت نمی‌گیرد، مقبولیت خواسته‌های اتحادیه‌ای و بازکردن بحث حول ضرورت آنها در روزنامه‌ها و وسایل ارتباط جمعی به فعالین اتحادیه بال و پر می‌دهد. دیگر کارگر از هر سوزیر منگنه قرار ندارد، و فرصت دارد برای کسب حقوق خویش دست به اقدام بزند و نظرات ر

آرزوهای خود را مطرح کنند. این به نوبه‌ی خود تأثیرات خود را به جامعه منتقل می‌کند و به حکومت خوددگامه مجال داده نمی‌شود که با کارگر حق طلب مانند یکی جنایت‌کار رفتار کند.

پیی نوشت

۱. البته باید دانست در دیماه ۱۳۰۱ لایحه‌ای واجیع به اعطای امتیاز به برادران خویش برای ساختن کارخانه کبریت‌سازی در آذربایجان به تصویب رسید که در یکی از ماده‌های آن (ماده ۱۰) به این امر اشاره شده بود که در صورتی که ثابت شود در اثر غفلت کارفرما خسارت‌هایی به کارگر وارد شده کارخانه باید تاوان آن‌را به کارگر بپردازد. اما این مورد اولاً بسیار ناچیز و ثانیاً صرفاً مربوط به یک کارخانه‌ی مشخص می‌شد.
۲. مثنی به این نکته اشاره دارد که فعالین اتحادیه‌ای وقتی از زندان هم آزاد می‌شدند و صاحب کارهای بی‌وجدان‌شان کار به آن‌ها نمی‌دادند... ص ۲۴.
۳. رجوع شود به تاریخ مختصر اتحادیه‌ها یا مشخصه‌ی زیر:

M. Schneider, Kleine Geschichte der GeWerkchaften/ S.31.

۴. همان‌جا، صص ۵۹ - ۵۵.
۵. فلور، اتحادیه‌های کارگری... ص ۸۰.
۶. همان‌جا، ص ۸۵.
۷. گزارش سفارت آمریکا، به نقل از James S. Moose Jr/ از کتاب اتحادیه‌های کارگری... ص ۱۴۵.
۸. لاجوردی، همان‌جا، صص ۴۵ - ۴۴، ناگفته نماند که گزارش فوق چند روز پیش از سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ تنظیم شده است.
۹. ثنابدره همان‌جا، ص ۳۸.
۱۰. رجوع شود به بخش اول کتاب اتحادیه‌ها و مبارزه طبقاتی یا مشخصه زیر

Dickhut / Willi / Gewerkschaften und Klassenkampf/ erarbeitete Neuauflage/ Juli

1988/ neuer Weg Verlag.